

مردم‌شناسی دردهای کولبران پیرانشهری

<https://sociology.tabrizu.ac.ir>

شناسه دیجیتال: DOI:10.22034/jeds.2022.38074.1364

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۵/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۴

احمد غلامی گوزلبلاغ^۱
اصغر ایزدی جبران^۲
حسین بنی فاطمه^۳
محمد عباس‌زاد^۴

چکیده

حیات کولبری و شرایط زندگی کولبران، آمیخته و آغشته با دردهایی است که در طیف وسیعی از دردهای مزمن و بیماری‌های دردناک گرفته تا دردهای ناشی از سختی کار، تهدیدها و احتمال صدمه و مرگ و میر و حتی دردهای مربوط به استرس و اضطراب، خود و خانواده‌های آنان را دربرمی‌گیرد. دردهایی که حیات اجتماعی آنان چنان در آن درگیر و مضمحل شده است که تصور حیاتی فاقد درد برای بسیاری از آن مضحک و حتی غیرطبیعی است. این تحقیق به روش مردم‌نگاری و با حضور در میدان کولبری در مناطق کوهستانی پیرانشهر و مطالعه‌ی تعدادی از کولبران و خانواده‌های ایشان در منطقه‌ی بالاشهر پیرانشهر و کهنه‌خانه و روستاهای قزقاپان، گزگسک، قبرحسین و قوچ حسین صورت گرفته است. این نوشته بر مبنای بررسی مفهوم هیبتاس یا عادتواره‌ی درد کولبران به ویژه در آراء بوردیو و همچنین مطالعه‌ی مردم‌نگاری درد خانواده‌های کولبران بر اساس آراء بندیلو، ویلیامز و لاک است که می‌تواند برای شناخت درد و ساخت اجتماعی آن قابل توجه باشد. نتایج نشان می‌دهد که درد در میدان کولبری، تمام ابعاد اجتماعی/اقتصادی و شکاف‌ها و فقدان‌های کولبر را به هم گره زده و روایت کولبران از زندگی خود را مفصل‌بندی می‌کند. حیات اجتماعی کولبران بدون مطالعه‌ی دردهای بدن‌مند شده‌ی آنان کاری ناتمام خواهد بود. درد در مطالعه‌ی کولبران و روایت‌های آنان و خانواده‌هایشان بخشی از یک خشونت ساختاری یا توسعه‌ی نامتوازن اقتصادی/اجتماعی است، که به عنوان هیبتاس درد نزد کولبران و خانواده‌های آن به شکلی بدنی شده با هکسیس و رفتار آنان ممزوج شده است که در زمینه و میدان کولبری نمایشی بدنی/معناشناختی از آن را می‌توان مشاهده کرد.

واژگان کلیدی: درد، کولبر، پیرانشهر، روایت، بدن‌مندی

مقدمه و طرح مسئله

به کمک دوستش لباس و بلوزش را بالا کشید و قسمتی از پاتول (شلوار کُردی) را هم با دست خودش کنار زد و جای یک بریدگی بزرگ و عمیق را روی پشت و کمر و باسنش به من نشان داد. کلمات تأسف‌برانگیز من، او را وامی‌داشت تا به سخنان پر آب و تابش نسبت به حماسه‌های پر از دردش در شغل کولبری ادامه دهد. با لحنی سرد و با صدای زمخت، در حالی که رویش را به سوی جاده برگردانده بود، گفت:

زندگی به جوری شده که یک روز هم بدون درد نیستیم. درد این زخم فقط یکی دو ماه طول کشید. اما زندگی خودش درده. به اصطلاح قدیمی‌ها، ایش و ایش (یعنی کار و درد). مگه میشه کاری پیدا بکنی توی این منطقه و درد نداشته باشی. سهم ما از این زندگی همین کار و درده.

زخم عمیق، کاک عزیز کولبر میانسال پیرانشهری، ناشی از پرت شدن از کوه به همراه بارش بوده است. او در هفتم اردیبهشت سال ۱۳۹۶ از روی یک تخته یخ بزرگ به عمق سیصد متر به طرف پایین لیز خورده و در انتهای یخچال، نوک تیز سنگی که از زیر یخ سر در آورده بود، پشت، ران و باسن وی را شکافته بود. او را اهالی محل دردمند و رنجور با کوله‌باری از کوفتگی‌های سخت و زخم‌های عمیق به روستا برده و بیش از دو ماه طول کشیده بود تا زخم‌هایش آرام آرام ترمیم شدند. مفهوم درد کاک عزیز محصول هجمه‌هایی است که حیات اجتماعی/اقتصادی وی، به او ارزانی داشته‌اند. جنایتی که طبیعت و کوه‌ها نیز در آن دخیل بودند تا وی را به سوژه‌ای دردمند و رنجور مبدل کنند. کولبر، به میانجی و تناظر همین درد که همواره در اکنونیت حیات وی قرار دارد، زیستن را تجربه می‌کند. برای کولبر، تصور حیاتی بدون درد غیرممکن شده است.

چنین نگرشی در میان کولبران، ما را به مفاهیمی کلیدی همچون کولبر به عنوان سوژه‌ی فقدان، هبیتاس کولبران، ضرورت درد در بازتعریف خود و ... سوق می‌دهد. امری که به طور مستقیم بحث از درد را به عنوان مفهومی تاریخی/اجتماعی مطرح می‌سازد. تحلیل جامعه‌شناختی درد کولبر در ساخت اجتماعی و تاریخی حیات اجتماعی آنها، به ناچار ما را به الگوهای فرهنگی درد و جایگاه سوژه‌ی دردمند و در عین حال ساختارهای اقتصادی و امنیتی ایجاد درد رهنمون می‌سازد. الگوهای فرهنگی، دردمندی را ضمیمه‌ی بدن مردانه یا "بدن غالب" کرده و سوژه‌ی کار را به عنوان سوژه‌ی خسته و دردمند تقدیس می‌کند و الگوهای اقتصادی و سیاسی، از طریق تولید سوژه‌ی بدهکار، سیاست‌های قانونی/امنیتی معیشت، سیاست‌های امنیتی برای مقابله با کولبری و ... به تولید بدن دردمند کولبری دامن زده است. هاین ماریس معتقد است، "این افسانه‌ی سرمدی را کنار بگذارید که فاجعه، تر و خشک را با هم می‌سوزاند و با غفلتی به

اصطلاح دموکراتیک همه چیز را در مسیر خود با خاک یکسان می‌کند. بیماری‌های مهلک فقط فقرا و کسانی را به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند که زندگی خود را ناگزیر با خطر می‌گذرانند" (کلاین، ۱۳۸۹: ۵۷۹). کولبر به تناظر این وضعیت فرهنگی و اقتصادی/سیاسی به سوژه‌ای مبدل شده که درد را در شدیدترین حالت آن به شکلی تجربی بدن‌مند و زیسته است.

هدف کلی در این مقاله بیان این مسئله ترسیم مفهوم درد در حیات اجتماعی کولبران است. حیات آغشته به درد کولبران و بدن‌های رنجور آنان شکلی از رویارویی با درد را به نمایش می‌گذارد که با اشکال معمول و روزمره‌ی ما با درد بسیار متفاوت است. دردهایی که کولبران و خانواده‌های آنان متحمل می‌شوند، مجموعه و منظومه‌ای است از دردهای بدنی، روحی، ضعف‌ها و فقدان‌ها، ترس و وسوسه‌هایی که همیشه آنان را می‌هراساند. این دردها را می‌توان در سراسر حیات اجتماعی و فردی کولبران مشاهده کرد، به طوری که برای یک کولبر و خانواده‌ی وی، درد و رنج‌های ناشی از این شکل از حیات و معیشت، جزو لاینفک و لاعلاج زندگی وی محسوب می‌شود. لاینفک بودن درد در زندگی آنها، درد را به بخشی از هویت کولبران (خود کولبر و خانواده‌هایشان) مبدل کرده که در نهایت آنان را به تحمل دردناک این وضعیت ترغیب و تسلیم کرده است. اقتصاد کولبری به شکلی غیرقابل تفکیک از مفهوم درد، موجب شده تا شناخت کولبران و خانواده‌های آنان به عنوان سوژه‌های تضعیف شده^۱ و تهی‌مانده از حداقل‌های زندگی قابل توجه‌تر به نظر برسد؛ سوژه‌های گرفتار مانده در وضعیت استثنائی که در آنجا کل زندگی به یکباره به تعلیق درآمده و حیات آنان به درون ورطه‌ای از درد و رنج هبوط پیدا کرده و در آن دردهای جسمی و دردهای ناشی از رنج اجتماعی و اقتصادی، حیات آنها را ترسیم و تحدید کرده است.

در این نوشته به میانجی شناخت مردم‌نگارانه حیات کولبری، تلاش شده تا مفهوم درد و چگونگی رویارویی کولبر با این پدیده مورد بررسی قرار بگیرد. اهمیت مطالعه‌ی این پدیده به قدری است که ما را به واقعیت جامعه‌شناسی و مردم‌نگاری درد با اولویت "واقعیت وحشتناک درد و رنج"^۲ رهنمون می‌سازد. واقعیتی که به اصطلاح یان ویلکینسون^۳، «می‌بایست موضوع بنیادین جامعه‌شناسی باشد» (ویلکینسون، ۲۰۰۱: ۴۲۵). سوال اساسی این نوشته آن است که چگونه علیرغم اعمال و تحمیل این همه درد، هنوز کولبری به عنوان بخشی از معیشت و نان‌آوری در کوه‌های پیرانشهر ادامه دارد؟ و اینکه تصویری که آنان از درد و رنج‌های خود دارند چگونه است؟ این پژوهش در تلاش است نشان دهد که چگونه کولبر دردهای خود را تحمل و روایت کرده و چگونه درد را در هستی‌شناسی و حیات اجتماعی خود معنادار کرده است.

1. weaken subject
2. the brute fact of suffering
3. Iain Wilkinson

مطالعات مربوط به درد

مفهوم درد تا قبل از تبدیل آن به یک سمپتوم پزشکی، بخش لاینفک از آراء اندیشمندان نظریه‌ی سیاسی و فلسفه‌ی رنج بوده است. این مفهوم به طور عام در برابر مفاهیمی چون آزادی، لذت، آسودگی، عافیت و رستگاری لحاظ شده است. در اندیشه‌ی مسیحی و تحت استیلای آراء رواقی و اپیکوری، درد کاربرد بیشتری یافت. با "اعتقادات مسیحی مبنی بر اینکه دنیا حامل درد و رنج است و فرد می‌تواند از درد رهایی یابد و همچنین می‌تواند به میانجی درد محفوظ بماند" (شیلینگ و میلور، ۲۰۱۰: ۵۲۳) درد به بخش لاینفک فرمانبرداری سوژه‌ی مومن مبدل شد. بدین تقدیر در آراء الهیاتی و به شکلی متأثر از آن در آراء فلاسفه‌ی بسیاری از رواقیون و اپیکوری‌ها گرفته تا شوپنهاور و نیچه، درد ابزاری برای رستگاری و خودآگاهی بود و بر این اساس درد سندروم دینی/فلسفی تحمل‌عذابی بود که به بخشی از هستی‌شناسی انسان در هبوط مبدل شده است.

برعکس مطالعات قابل توجه دینی/فلسفی، در حوزه‌ی جامعه‌شناختی تنها چند نمونه از مطالعات تاریخی و تبارشناختی میشل فوکو (فوکو ۱۹۹۵) حول مفهوم درد انجام گرفته است. مطالعات مردم‌نگاری برای جبران این خلاء، تلاش‌های چشمگیری به نسبت جامعه‌شناسی، از خود نشان داده است. مطالعات مربوط به "افراد مبتلا به درد مزمن"، "دامنه‌ی رنج در بیماران دردمند"، "معنای همدلانه و مشترک درد برای فرد، خانواده و یا مراقبان مراقبت" و مفهوم "انکار و تاب‌آوری درد" (کلایمن و همکاران، ۱۹۹۲، ۱۴) نمونه‌های قابل توجهی از این مطالعات به حساب می‌آیند. مطالعات کیفی تجربه‌ی درد روشن می‌سازد که "در فرآیند انکار درد، بیماران و دردمندان به واسطه‌ی مراقبت مسئولین پزشکی و شبکه‌های اجتماعی، درد را تحمل می‌کنند" (گوود، گوود، کلایمن، و برودوین ۱۹۹۲، ۲۰۴). این مطالعات "در جهت مطرح کردن صدا و نگرانی‌های کسانی است که ممکن بود در غیر این صورت صدایشان شنیده نشود" (ویلیامز ۱۹۹۹، ۸۰۲).

مطالعات مردم‌شناسی و جامعه‌شناختی درد که در دهه‌ی ۱۹۹۰ رونق گرفت، تصویری از دردمندی را بازنمایی می‌کند که بین دو گفتمان متمایز و متضاد درد گرفتار شده است که می‌تواند به عنوان گفتمان "فرهنگی" و "زیست پزشکی" تأویل شود. بندیلو و ویلیامز مدعی‌اند که رویکردهای جامعه‌شناختی و پدیدارشناختی نسبت به درد می‌تواند با بررسی درد به عنوان "امری بدن‌مند شده" و بر حسب احساسات، معنا و فرهنگ، پیشرفتی کارآمد نسبت به دانش را در این حوزه ایجاد کرد. این رویکرد "رهانیدن درد بود از دست پارادایم مسلط علمی" (بندیلو و ویلیامز ۱۹۹۵: ۸۵). برخی از محققان بسترهای عمومی/عصبی/جسمی^۱ مابین درد جسمی، درد

1. neuropsychological

عاطفی و همچنین درد اجتماعی را مورد بررسی قرار داده‌اند- بسترهایی که بعداً به عنوان "فعال سازی حس درد در پاسخ به تهدیدات یا ضررهای ناشی از ارتباط اجتماعی" تعریف شده است (مک دونالد ۲۰۰۹؛ مک دونالد و لاری ۲۰۰۵). این تحقیقات نشان می‌دهد که ما نه تنها "احساس آسیب" را در زمینه‌های اجتماعی تجربه می‌کنیم، بلکه ارتباطات بین فردی و اجتماعی نیز می‌تواند بر ارزیابی بالینی و معالجه و همچنین توانایی فرد درموند در مقابله با درد مزمن تأثیر بگذارد (بیلی و همکاران ۲۰۱۲؛ کانو و ویلیامز ۲۰۱۰؛ کریگ ۲۰۰۹) این مطالعات هم چرخش از مدل‌های پزشکی در شناخت درد بود و هم مبنایی برای الگوهای فرهنگی/ اجتماعی درد همانند "مدل ارتباطات اجتماعی درد" (کریگ ۲۰۱۵) و یا مدل بیوسایکوسوسیال (دانکن، ۲۰۱۷). مطالعه‌ی درد در آراء بورديو نمونه بارزی از تغییر از گفتمان پزشکی درد به الگوهای فرهنگی/ اجتماعی درد به حساب می‌آید (بورديو ۲۰۰۰).

مردم نگاری درد

در عصر حاضر مفهوم "درد" به شکلی انحصاری تحت استیلای بیوپزشکی مدرن^۲ به جنبه‌های روانی- فیزیولوژیکی افراد و مجموعه‌ای از نشانه‌های بدنی تقلیل یافته و کمتر به بستر اجتماعی- فرهنگی^۳ و یا تعاملات زیست‌شناختی و فرهنگی توجه شده است (بندیلو و ویلیامز، ۱۹۹۵: ۱۶۹). برایان ترنر (۱۹۹۲) نیز پیشتر ادعا کرده بود که ما نمی‌توانیم جامعه‌شناسی درد^۴ داشته باشیم، مگر اینکه درد را در بستر زمینه‌های اجتماعی آن مورد بررسی قرار بدهیم (ترنر، ۱۹۹۲: ۵۶). چنین درخواستی در واقع مبنای اساسی طرح مسئله‌ی درد در دو بستر زیستی و اجتماعی آن بود. به همین دلیل متفکران بسیاری به این توأمانی مفهومی میان ذهن/ بدن و فرهنگ/ زیست‌شناسی پرداخته‌اند (بندیلو و ویلیامز ۱۹۹۵، هینتون ۱۹۹۹ و موریس ۱۹۹۵، لاک ۲۰۰۱). لاک بدین خاطر با طرح تعامل امر زیست‌شناختی و امر اجتماعی به شکلی توأمان، ارتباط دیالکتیکی آن دو را در تولید درد مورد بررسی قرار داده است (لاک، ۲۰۰۱: ۴۸۴). سوژه تحت تأثیر ترکیبی فرهنگی- اجتماعی و زیست‌شناختی است که می‌تواند توانایی شناخت، تجربه کردن و یا کنار آمدن با درد را یاد بگیرد. به همین دلیل به نظر بندیلو^۵، درد به تقسیم‌بندی‌های ساختاری جامعه همانند تقسیمات جنسیتی گره خورده است (بندیلو، ۲۰۰۰: ۱۱۰).

بر اساس این، نظریات درد بیش از آنکه محصول الگوی پزشکی شده^۶ و ابعاد زیست‌شناختی بدن باشد، پدیده‌ای است که هر روزه به شکلی تجربه می‌شود. به همین دلیل مطالعه‌ی درد، مطالعه‌ی تجربیات بدن‌مند شده (دنزین، ۱۹۸۷: ۳) و در سطحی عام‌تر مطالعه‌ی بدن است. این

1. Biopsychosocial model
2. Modern Bio-medicine
3. Socio-Cultural context
4. Sociology of Pain
5. Bendelow
6. Medicalized manner

درد است که ما را نسبت به حضور بدن آگاه می‌سازد. بر اساس دیدگاه لیدر، "بدن علیرغم اینکه حضوری بسیار پایدار و گریزناپذیر در زندگی ما دارد، اما در عین حال با غیاب همراه شده است. بدن هرچند بستر تجربه به حساب می‌آید، اما همواره در تجربه‌ی مستقیم ما و جهان، کنار گذاشته شده است" (لیدر، ۱۹۹۰: ۱). درد غیاب بدن را به یاد ما می‌آورد.

با توجه به دیدگاه لیدر، درد دقیقاً یک ضد-حالت و نوعی کژکارکرد در عملکرد بدن است؛ البته ضد در معنای یونانی آن به معنی بد، سخت یا بیماری است (لیدر، ۱۹۹۰: ۸۰). بر این اساس درد، بیش از بیماری، مجموعه‌ای از آسیب‌ها و رنج‌های روانی و عاطفی را هم در برمی‌گیرد (لیدر، ۱۹۸۵: ۲۵۸). از نظر رویکرد پدیدارشناختی درد، می‌بایست گفت درد روابط دوگانه‌ی میان روح و بدن، خود و جهان و دیگر روابط میان من و بیرون از من را با چالش روبرو می‌کند. ارتباط بدن گاهی بدون هماهنگی، با خود دچار تنش می‌گردد. تنش‌هایی همانند گرسنگی، خستگی، ناتوانی و نزدیک شدن به مرگ همه پیشایندهای دوگرایانه میان من و جهانی است که من در آن استقرار یافته‌ام. چنین نگرش پدیدارشناسانه‌ای تحت تأثیر کسانی چون موریس مرلوپونتی، بدن دردمند را به مثابه یک شبه شیء^۱ در نظر می‌گیرد (بندیلو و ویلیامز، ۱۹۹۴: ۴۹).

پیر بوردیو با گذر از دیدگاه پدیدارشناسانه‌ی مرلوپونتی و با بخشیدن امر اجتماعی به نظریه‌ی بدن مندی^۲ خود، مفاهیم تحلیلی خود یعنی هبیتاس^۳ و زمینه^۴ را برجسته می‌سازد (کوزنز هوی، ۲۰۰۴: ۱۰۲). این بدن مندی در واقع به همان چیزی تبدیل می‌شود که بوردیو از آن به عنوان "هبیتاس" یا روشی نام می‌برد که بدن در جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد. به نظر بوردیو هبیتاس مضامین ماندگاری است که رفتار ما را شکل می‌دهد و محصول شخصیت‌ها و تاریخ‌های ماست. هبیتاس همچنین بر اساس فاصله‌ی ما از ضرورت (زیست‌شناختی) قوام می‌یابد. هنگامی که ما سعی در برآورده کردن نیازهای اساسی و حیاتی برای بقای خود داریم، هبیتاس ما حول بدست آوردن غذا، سرپناه و سایر موارد ضروری شکل می‌گیرد. وقتی نیازهای روزمره‌ی ما برآورده شد، از ضرورت فاصله می‌گیریم. این فاصله به ما امکان می‌دهد تا علایق گسترده و پیچیده‌ای را پرورش دهیم که جزئی از هبیتاس ما خواهد بود (استیچ، ۲۰۱۰: ۶). اگر درد یک ضرورت زیست‌شناختی است، هبیتاس به میانجی فاصله گرفتن از این ضرورت‌ها شکل می‌گیرد و این فاصله به شخص این امکان را می‌دهد تا عادات، علایق، سلیق و ذائقه‌ی خود را طوری پرورش بدهد که جزئی از هبیتاس وی می‌شود. بر این اساس هبیتاس غذا خوردن، هبیتاس اسکان، هبیتاس درد و ... مبین فاصله‌ای است که شخص به میانجی جامعه از امر زیست‌شناختی ایجاد کرده است.

1. thing-like
2. embodiment
3. habitus
4. Field

چنین رویکردی مفهوم درد را از یک امر زیست‌شناختی که به ویژه توسط گفتمان پزشکی طی دو قرن اخیر تسخیر شده است، به امری فرهنگی/اجتماعی مرتبط می‌سازد. درد بیش از آنکه یک سندروم پزشکی یا مبین ارتکاب گناه در گفتمان دینی باشد، پدیده‌ای است که از طرفی محصول ساختارهای زیستی/اجتماعی حاکم بر افراد است و از سوی دیگر خود راهی است برای بازتفسیر رخدادهایی دردناک حیات اجتماعی و فردی. جامعه‌شناسی درد می‌تواند راه‌های درک و تفسیر درد را به مثابه‌ی یک رخداد در بطن ساختارهای اقتصادی و اجتماعی مورد بررسی قرار دهد.

روش‌شناسی

بر اساس سوالات تحقیق حاضر، تأکید بر روش‌های کیفی و به ویژه کار میدانی مردم‌نگارانه^۱ خواهد بود. کار میدانی مردم‌نگاری برای درک و تحلیل «تجارب زیسته»^۲ در زندگی روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرد. جکسون تحت تأثیر هانا آرننت^۳ معتقد است که داستان‌گویی و بازخوانی تجربه‌ی خصوصی استراتژی‌ای است برای تبدیل امر خصوصی به معانی عام (جکسون، ۲۰۰۲: ۱۴-۱۵). این روش در این پژوهش بر ظهور مقتضیات خاص بدنی و بازخوانی تجربیات افراد حول مسئله‌ی درد کولبران در غرب ایران تأکید دارد. در این جا، ابزار گردآوری داده‌ها حضور در میدان و ارتباط زیسته با افراد خواهد بود. ابزار تحلیل داده‌ها نیز ساختن روایتی کلی از حیات اجتماعی کولبران و خانواده‌هایشان خواهد بود، در جهت ایجاد فهم تئوریک در راستای تبیین پدیده‌ی اجتماعی/اقتصادی کولبری و دردهای ناشی از آن در رابطه با بدن. در این جا، پژوهشگر می‌کوشد با حضور، دیدن، شنیدن، لمس کردن و به طور کلی با زندگی در بین افراد مورد مطالعه، به این درک برسد که درد در حیات کولبری چگونه زیسته می‌شود. منظور از چگونگی زیسته شدن دردهای کولبران، اساساً عبارت است از مشاهده و فهم حیات کولبری و تأثیر آن بر ابعاد مختلف زندگی فرد، خانواده و اجتماع محلی.

روش‌های گردآوری داده‌ها و تجزیه و تحلیل آنها در مردم‌نگاری، "بیش از دیگر تحقیقات تابع پرسش و شرایط میدان مورد مطالعه است" (فلیک، ۱۳۹۷: ۲۵۳). ابزارهای گردآوری در استراتژی پژوهشی کار میدانی مردم‌نگاری عبارتند از مشاهدات مستقیم، مشاهدات مشارکتی، و گفت‌وگوهای عمیق و غیررسمی و موقعیت یافته که به شکل تجربه‌ی زیسته مورد توجه است. در این نوع پژوهش، پژوهشگر می‌بایست در هیئت محقق/کولبر به شناخت درد کولبران، بپردازد و چنین امری راهی است برای بازشناخت شرایطی که مسبب این درد بوده است. شناخت آن خود به بودنی دردمند و تجربه‌ی زیسته‌ی درد آنها نیازمند است.

1. ethnographic fieldwork
2. lived experience
3. Hannah Arendt

ابزار تحلیل داده‌ها نیز مشتمل بر دو مرحله خواهد بود: اول. نوشتن و «ساختن یک روایت توصیفی واقعی زیسته از شرایط زندگی» (مورچیسون، ۲۰۱۰: ۱۷۴) کولبری در پیرانشهر؛ و دوم، پروراندن مفاهیم و مقولات نظری از درون روایت‌های کولبران و ایجاد روایت توصیفی یا «مقوله‌سازی و پیوند دادن سنخ‌بندی‌های روزمره به سنخ‌بندی‌های نظری» (بلیکی، ۱۳۸۴: ۳۰۶-۳۱۰).

جامعه‌ی مورد مطالعه، محدوده‌ی شهرستان مرزی پیرانشهر در استان آذربایجان غربی است که جمعیت قابل توجهی کولبر را به واسطه‌ی مبادلات مرزی از مرز تمرچین و گذرگاه‌های غیررسمی که بیشتر در مناطق صعب‌العبور کوه‌های حاجی ابراهیم، قندیل، کانی خدا، قلات شا و ... هستند، در خود جای داده است. این جامعه از نظر آماری جمعیت متغیری دارند، اما با توجه به شرایط و جو اقتصادی کنونی، بر تعداد آنها افزوده شده است، به طوری که تعداد آنان تنها در شهرستان پیرانشهر گاهی به بیش از چهار هزار نفر می‌رسد. کار میدانی برای مطالعه‌ی کولبران از ماه اسفند سال ۱۳۹۷ شروع و تا شهریور ۱۳۹۸ ادامه یافت. آغاز کار مصادف بود با حضور در مراسم عزا مربوط به مرگ دو کولبر که در ماه اسفند سال ۱۳۹۷ در منطقه قندیل پیرانشهر زیر بهمن جان خود را از دست داده بودند. مشاهدات و مصاحبه‌ها در محدوده پدر و مادر کولبران، خود کولبران و همسران ایشان بوده است که در مجموع تعداد آنان ۲۵ نفر بوده و محدوده‌ی مطالعه شامل مناطقی از شهر پیرانشهر به ویژه منطقه بالا شهر و کونه‌خانه (تعداد ۸ نفر) و روستاهای قزقاپان (۴ نفر)، گزگسک (۴ نفر)، قبرحسین (۳ نفر) و قوچ حسین (۶ نفر) بوده است. بیشتر یافته‌ها به شکل مشاهدات مستقیم، مشاهدات مشارکتی و گفت‌وگوهای عمیق و غیررسمی و موقعیت یافته در مراسم عزاداری کولبران و یا در بیمارستان به دست آمده است. کولبران و خانواده‌های آنان از طبقات بسیار کم درآمد و صدمه‌پذیر جامعه‌ی پیرانشهر به حساب می‌آیند که بافت فضایی / کالبدی محل سکونت آنان و حکاکای رنج‌ها و فلاکت اجتماعی بر بدن‌های نحیف، بیمار و درهم‌شکسته‌ی آنها به درستی مبین جایگاه و پایگاه اقتصادی آنان است. از نظر اجتماعی نیز، بیشتر کولبران در مناطق حاشیه‌ای شهر زندگی می‌کنند و در روستاها جزو طبقات فاقد زمین کشاورزی یا دارای زمین‌های غیر کاربردی و نامرغوب هستند.

درد/ فقدان: مختصات حیات کولبری

حیات کولبری وضعیتی است اقتصادی/ اجتماعی که حول مفاهیمی چون فقدان، درد، تبعیض و رنج اجتماعی، نابرابری‌ها، کمبودها، حاشیه‌ای شدن و ... می‌چرخد. حیاتی که کولبر را در وضعیتی ناخوشایند و دردمند مستقر کرده است، به طوری که درد بخشی لاینفک از روایت‌های وی شده است. توسعه‌نیافتگی مناطق مرزی پیرانشهر، رشد اقتصاد دلالی و ترانزیتی مبنی بر رد و بدل کالاهای قاچاق در این مناطق با کاهش منابع کشاورزی اعم از آب و

زمین‌های مرغوب و به ویژه تقطیع زمین‌های کشاورزی به قطعات کوچک‌تر و غیر کاربردی، موجب افزایش تعداد بیکاران و در عین حال رشد فلاکت اجتماعی و نابرابری اقتصادی در طی چند دهه‌ی اخیر شده که همین خود به ایجاد جمعیت زیادی از کولبران در سراسر مناطق مرزی دامن زده است. فقدان فرصت‌های شغلی و عدم وجود منابع مالی مناسب در کنار وقایع سیاسی و امنیتی پساانقلابی و جنگ هشت ساله با عراق، قسمت اعظم زیرساخت‌های توسعه را تخریب کرده است، همه و همه این شکل از حیات و اقتصاد کولبری را به وجود آورده است. در حال حاضر، اقتصاد مرزی مبتنی بر ترانزیت و خرید و فروش کالاهای وارداتی و صادراتی بخش اصلی اقتصاد منطقه‌ی پیرانشهر را تشکیل می‌دهد که به طور مستقیم در بوجود آوردن کولبران و تداوم این شکل از حیات اقتصادی / اجتماعی نقش مهم و اساسی داشته است. کولبران، باربران و حمل‌کنندگان کالاها به داخل و خارج از کشور هستند که در بیشتر مواقع با مشکلاتی چون مرگ، آسیب‌های بدنی، فقر و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی روبرو هستند.

روایت‌هایی که کولبران از دردها و رنج‌های خود بیان می‌کنند، نشانگر این ادعاست که چنین شکلی از حیات اقتصادی / اجتماعی سرشار از درد و رنج است. درآمد کم، حمل بارهای سنگین، عرضه‌های بدنی، هراس و دل‌پره‌ی خانواده‌ها و ... مصادیق رنج‌ها و دردهایی است که حیات کولبران با آن عجین شده است. با جمال یکی کولبران روستای گزگسک پیرانشهر که روبرو می‌شوید، شدت این زندگی دردناک را می‌توان بر بدنش دید. بدن وی به شکلی هلالی شدن به طرف راستش کج شده و گردنش به سوی عقب گرایش پیدا کرده و قفسه سینه‌اش به داخل فرورفته بود. طوری راه می‌رفت که انگار یک معلول مادرزادی باشد. اما او تا دو سال پیش یک جوان رشید و فاقد چنین بدنی بود. وی به علت بلند کردن بارهای شدید و طی کردن مسیرهای طولانی دچار بیماری اسکولیوز یا همان خم شدگی ستون فقرات شده است. کل سیستم بدن وی را درد فرا گرفته و دیگر توانایی کولبری را هم از دست داده است.

تصویری که بدن کولبر از درد به نمایش می‌گذارد، تصویری است که بیش از روابط عصبی و نوروتیک^۱ بیماری اسکولیوز^۲ که همواره به شکلی پزشکی^۳ تعریف شده است، محصول شرایط زیستی و اقتصادی وی است. او خود می‌گوید: "دردم خیلی زیاده، اما باید این وضعیت رو تاب بیاورم تا بتوانم پول عمل رو دربیارم، اگر دیر بجنبم ذلیل می‌شم و می‌افتم گوشه‌خانه".

سوژه‌ی کولبر و کسانی چون جمال، سوژه‌ی دردمندی است که برای وی راهی برای برون‌رفت از این وضعیت ناگوار باقی نمانده و تن ناگزیر به تحمل فشارهای بیشتر یا خلق امیدهایی است تا شکاف‌ها و ضعف‌های مالی و زیستی را پُر یا وصله کند، اما آنچه در نهایت

1. Neurotic
2. Scoliosis
3. Medical

باقی می‌ماند، تنی رنجورتر و دردمندتر از همیشه است. امید در این حالت ترسیم شرایطی است که بورديو ایلوسیو می‌نامد (جیمسون، ۱۳۹۶)؛ شرایطی که در این وضعیت به خودآگاه آمدن درد را به تأخیر می‌اندازد. ایلوسیو درست همانند گرفتن شیربهای روزین در فیلم *زمانی برای مستی / سبها*، ساخته‌ی بهمن قبادی در سال ۱۳۷۸ است تا خانواده‌ی کولبر بتوانند "مادی" (مهدی) را که نماد کامل بدن مند شدن درد است، عمل/درمان کنند. در حالی که خود فانتزی که قرار بود درد را التیام ببخشد، با فقدان روزین، باز دردها را به جای اول یعنی بدن برمی‌گرداند. مانند دردی که زُرار از اهالی قبرحسین در پیرانشهر با آن دست و پنجه نرم می‌کند. او فرزندش تومور دارد و مخارج عمل آن بیش از توان مالی اوست. برای درآوردن این پول، بارهای بیشتری که گاهی تا ۱۲۰ کیلو بود را برمی‌داشته و همین موجب شد تا وی نیز دچار دیسک کمر و پوکی استخوان شود. انداختن طنابی که کوله را به پشت نگه می‌دارد، به دور گردن و کتف موجب آرتروز گردن وی شده است. همین امر موجب شده تا الان او نیز یک بیمار در کنار فرزندش باشد. او علی‌رغم دردهایش که ناشی از کولبری است، آرزوی سلامتی دارد که دوباره به شغل کولبری بازگردد و این منبع درآمد را باز پی بگیرد.

تداوم کولبری درست همان فانتزی‌ای است که خود مسبب درد است و در غیاب میل/دسترسی به زندگی بهتر، درد را بیش از پیش توسعه می‌بخشد و در عین حال به بخشی از یک ضرورت هستی‌شناختی برای بقاء و دور شدن از فقر مبدل می‌شود. کولبر، به امید بار اضافی در تلاش است تا فقدان‌ها و شکاف‌های حیات اقتصادی و اجتماعی خود را مرتفع سازد، در حالیکه همین بار اضافی، اساس بهره‌کشی و استثمار است که مارکس آن را در "کار اضافی" کارگر در محیط کارخانه مورد بررسی قرار می‌دهد (مارکس، ۱۸۵۷: ۷۰۸) فانتزی در این تعریف یک امید، یا مستمسک است تا سوژه به میانجی آن درد ناشی از فقدان‌ها و شکاف‌های خود را تحمل کند.

برای کولبران علی‌رغم تمام این فانتزی‌ها، درد همچنان بخشی لاینفک از حیات اجتماعی و بدنی آنهاست. بار اضافی، راه‌های پر پیچ و خم و صعب‌العبور در دل کوهستان، ترس از ریزش بهمین در یخچال‌های قندیل و دالامپر، خطر کمین نیروهای امنیتی در مرزها، کمر درد، تاول‌های روی دست و زیر پاها، کوفتگی دنده‌های گردن و ستون فقرات، همه و همه درد را در تمامیت خود نهادینه کرده است. شدت درد به طوری است که گاهی سوژه‌ی کولبر حتی در بازتعریف درد با مشکل روبرو می‌شود. روایت او از درد، همراه با سکوتی جانکاه و تپق‌ها و اغتشاشات کلامی است. *سیروان* جوان ۲۶ ساله کولبر از روستای قوچ حسین، خودش از بازگویی دردهایش ناتوان است. زبان به شکلی لغزنده از بازگویی درد می‌لغزد و هر بار که به بیان کولبری و مشکلات آن می‌پرداخت، به موضوعی دیگر می‌لغزید. از درد که حرف می‌زد، گاهی به شادی‌هایی نقب می‌زد

که پیشتر داشته بود و یا دوست داشت بدست آورد و یا در بیشتر موارد ساکت می‌ماند. درد در این شکل از حیات، جنبه‌های روایی خود را از دست داده و برای کولبر قابل بازروایت نبود.

این سکوت کولبر را می‌توان نمونه‌ای از ناتوانی در تعقیب خط سیر روایی داستان، و به عنوان پدیده‌ای به حساب آورد که در آن راوی، نمی‌تواند از دام ترومای دردها و حیات دردمند خویش رهایی یابد. کولبران به شدت در تلاش بودند دردهای خود را بیان کنند، اما لال‌شدگی ناشی از شدت درد مانع از آن می‌شد تا دردهایشان را به درستی به زبان بیاورند. "کشور" زنی که فرزندش، محسن، را از دست داده بود، در هنگام مراسم تعذیه با صدای گرفته و با حنجره‌ای به شدت ملتهب حرف می‌زد و ضجه می‌زد. او که چنان سینه‌اش را پاره کرده بود که جای ناخنهای دستش بر گردن و قسمتی از سینه‌اش هویدا بود و با چند تا سنجاق سینه، پیرهن پاره‌اش را سنجاق کرده بود، ناله می‌کرد. صدای ضجه‌هایش، "ئوووووییییی، اخخخخخخ، ووووییییی" سوز وحشتناکی داشت. این خود شکلی از انتقال درد بود به میانجی کشیدن آواهایی که کاملاً غیرزبانی و پیشازبانی است؛ تصویری ویتگنشتاینی از مفهوم درد. یعنی بیان خود درد به میانجی آواهایی که تصویری از درد هستند. این شکل از بیان غیرزبانی، بیش از آنکه عکس‌العمل مادر در برابر مرگ فرزندش باشد، ناشی از ناتوانی وی است در نمادین کردن و زبانی کردن زبان. شکلی از لال‌شدگی محض برای بیان دردِ مرگ.

کولبران در بیان کردن امر فاجعه (درد به عنوان پیامد امر فاجعه) اعم از فجایعی که در محل کار بر سر آنان آوار می‌شود، از کشته شدن و سقوط گرفته تا بهمن و راهزنان، و همچنین فاجعه‌ی زیستن در میدان کولبری به شکلی روایی ناتوان بودند. برای بیشتر کولبران، شرایط کولبری و رنج‌ها و دردهای مسیر به سختی به شکلی خطی و گزاره‌مند قابل روایت است. روایت آنها، همواره روایتی است مضطرب، کج و معوج و کاملاً پریشان و زوار دررفته، بدون کمترین تمهیدات روایی و ریطوریقی زبانی. به طوری که خاطره بدون ارجاع به زبان، کاملاً بدنی و تن‌مند شده است.

میدان کولبری به مثابه‌ی مرکز شکل‌گیری روابط اقتصادی/اجتماعی است که در بستر بدن قابل تفسیر است. این میدان علاوه بر روابط اقتصادی و در عین حال امنیتی حول مفهوم بارهای قاچاق و تردهای غیرقانونی، به تناظری دردی قابل بررسی است که به شکلی بدن‌مند شده بر بدن کولبران و خانواده‌های آنان حک شده است. درد کولبر در بدن وی بدن‌مند و مشهود است. در فحوای کلام وی درد و رنج‌های نوعی از حیات اجتماعی قابل درک است. هر چند کولبر در بیان دردهایش با لال‌شدگی و فقدان بیان روبرو است، اما درد را می‌توان در فقدانها، شکافها، تپق‌های کلامی، طنزها و حتی سکوت‌های وی بازخوانی کرد. به قول توفیقی یک کولبر ۴۵ ساله از روستای قزقاپان، "آنقدر بدنم درد می‌کند، وقتی ظهر می‌رسم خونه، از دور به اهل منزل می‌گم، رختخوابم رو پهن کن، یک پارچ آب بزارن کنار سرم و از اتاق برن بیرون، کسی حق

نداره سروصدا بکنه، وازلینم رو بیارن دست و پام رو وازلین بزنم. باید دردهام آرام بشن، آخه قراره از ساعت دوازده شب دوباره برم واسه کوله کشیدن".

به طوری کلی درد کولبر، دردی است تاریخی/ اجتماعی منتج از تمام خواسته‌های مسکوت مانده، نابرابری‌ها و رنج‌ها و ملالت‌هایی که ریشه در ساخت اقتصاد سیاسی ایران مدرن دارد. چنین دردی هر چند به میانجی بدن وی ترسیم و تجربه می‌شود، اما گاهی چنان برجسته می‌شود که به جای به یادآوردن و تداعی بدن، این خود بدن است که دچار غیاب می‌شود و زیر مفهوم درد گم می‌شود. دردهای کولبر ناشی از حیات ازهم‌گسیخته و شیروئیدی است که حیات کولبر و رنج‌های ناشی از آن به او ارزانی داشته است. کولبر، سوژه‌ی ازهم‌گسیخته و شکافته‌ای است که همواره به امید دست یافتن به حیاتی سرشار از رفاه تلاش می‌کند. فقدان این کلیت و تمامیت محال آن را می‌توان مصداق کامل دردی دانست که تمام وجود و بدن کولبر را تسخیر کرده است. این وضعیت بنیان تداوم درد و رنج‌هایی است که در اساس ناشی از امیدی است که همواره کولبر را به رهایی و رفاه از طریق اقتصاد کولبری ترغیب می‌کند.

بر این اساس کلیت از دست رفته‌ی هستی به تناظر و میانجی حیات اقتصادی مدرن و وضعیت اجتماعی‌ای که کولبر به درون آن هدایت شده است، موجب ایجاد سوژه‌ی فقدان و دردهای ناشی از آن شده است.

حیات کولبری: یک هبیتاس^۱ دردناک

حیات کولبری را شاید به سهولت بتوان آغشته به رنج‌ها و دردهایی دانست که بخشی از هبیتاس یا عادتواره‌ی کولبران به شمار می‌آید. هبیتاس کولبری محصولی میدانی است اقتصادی و اجتماعی که کولبران به تناظر فقدان انتخاب‌ها و امکان‌های دیگر، آن را به عنوان تنها امکان موجود انتخاب کرده‌اند. این همان میدانی است که هر چند کولبر با دردهای آن آشناست و تجربه‌ی زیسته‌ای نسبت به آن دارد، اما تنها امکانی است که نمی‌گذارد وی در جهان خویش، در جایگاه یک شخص منفعل شرایط زیستی بر وی تحمیل شود. مفهوم هبیتاس به عنوان مفهومی که بازنماینده‌ی جایگزین شدن عامل به جای سوژه است، بنیادی‌ترین سازه‌ی مفهومی بوردیو محسوب می‌شود (آسیماکی و کاستاراکیس، ۲۰۱۴: ۱۲۲). این بدین معناست که هر چند ساختارها بر حیات کولبری حاکم‌اند، اما کولبر تنها یک سوژه‌ی محکوم نیست، بلکه خود در انتخاب این امکان‌ها جایگاهی یک عامل را تصاحب کرده است. اصطلاح هبیتاس مبین اشکال نگرش، فکر و عمل، ظرفیت‌های تخلیه‌ی جهان در خود، موضع‌گیری و شیوه‌ها و سلوک رفتار (هکسیس) است، که بوردیو در نهایت با عنوان هکسیس/هبیتاس^۲ به آن اشاره می‌کند (بوردیو،

1. Habitus

2. hexis-habus

(۲۰۰۰). هیبتاس کولبران همان شیوه از عاملیت را به تصویر می‌کشد که هم موجب تداوم حیات کولبری و تسکین دردهای آنان است و هم عکس‌العملی است علیه این شکل از امکان حیات به میانجی بدن‌مند کردن دردها و آزارهای ناشی از چنین شکلی از زندگی. در واقع به نظر جکسون، "هیبتاس یک فرد تخریب‌شده - با جنگ یا مهاجرت اجباری، تغییر اجتماعی تحمیلی، داغداری، بیماری ضعیف‌کننده، تحقیر نژادی، بیکاری یا فقدان به رسمیت شناخته شدن - ظرفیت‌های عمل کردن، ساختن و سخن‌گفتنی که در زیست جهان اولیه و آشنای شخص پدید آمده‌اند، به یکباره علیل خواهند شد و این می‌تواند به چنان‌فقدانی از اطمینان، رضایت و خوشی منجر شود که فرد احساس کند خود زندگی دیگر معنایی ندارد و ارزش زیستن ندارد" (جکسون، ۱۳۹۶: ۴۴)، امری که بوردیو آن را عامل نابود شدن نفع و سرمایه‌گذاری ما از زندگی می‌نامد (جکسون، همان: ۴۵ و بوردیو، ۱۹۹۹). اما در برابر این شکل از فقدان رضایت، حیاتی آغشته به جنگ‌زدگی، اقتصادی توسعه‌نیافته، وضعیت اضطراری و تعلیق قانون مرزن‌نشینی، وضعیتی اقلیت در گفتمان قومی و مذهبی و ... نه تنها موجب اضمحلال حیات کولبری نشده، بلکه خود موجب افزایش و خلق وضعیتی شده برای به دست آوردن امیدی برای زندگی بهتر. این دردها بیش از هر چیزی محصول شرایطی تاریخی هستند که به ویژه بعد از تحولات سیاسی معاصر، در این مناطق نهادینه شده است. ساخت توسعه‌نیافته‌ی این مناطق که ریشه در تمرکزگرایی و کلانشهر - مرکزی توزیع اقتصادی دولت - ملت مدرن دارد، موجب شد تا مناطق مرزی و به ویژه پیرانشهر صنعتی شدن را کمتر تجربه کرده و در عوض به واسطه‌ی بودن در مرز، وجود مرز تمرچین، به مرکزی برای اقتصاد واسطه‌گری و از دست رفتن دیگر مشاغل در سطح شهر و همزمان رشد آپارتاید شهری مبدل شد. کولبری اصلی‌ترین نتیجه‌ی این شکل از اقتصاد برای طبقات پایین بود. شرایطی که حیات اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌های فرد کولبر را به شدت تحت شعاع خود قرار داده است.

این شرایط را می‌توان حتی در سلوک و هکسیس بدنی و رفتاری کولبران و شیوه‌ی رویارویی آنان با دردها و رنج‌های این شکل از حیات اجتماعی مشاهده کرد. کولبران در حین حرف زدن از وضعیت خود، سری رو به زمین داشتند و کمتر به دیدگان من می‌نگریستند؛ روی زانوهایشان نشسته بودند و بعضی از آنها با دستشان زانوهای چمباتمه زده را به سینه می‌فشردند. این سلوک بدنی را در وررفتن کولبران با زخم لخته شده‌ی روی دستانشان، یا مالیدن دستشان روی همدیگر در حین صحبت کردن و نگاه کردن آنان به گوشه‌ای از اتاق و یا بازی کردن با تسبیح و ... می‌شد دید. به گفته‌ی بوردیو، این همان "اشکال هکسیس" است که به میانجی بدن تسری می‌یابد (بوردیو، همان: ۱۴۸). درک اشکال شناخت، تفکر و بازنمایی اندیشه و ... بدون شناخت روابط هیبتاس/هکسیس غیرقابل شناخت است. کولبر، درد را بخش لایتجزی کار کولبری و سهم وی از تقسیم جهان به حساب می‌آورد و به واسطه‌ی بازنمایی و تفسیر این درد،

جهان کولبری را در عین شرایط نامساعد آن قابل تحمل می‌کند. زیرا هیبتاس پارامترهای حس عاملیت و امکان‌پذیری افراد را شکل می‌دهد. این مستلزم برنامه‌های ادراکی است که فرد ابزارها و اهداف خود را با توجه به موقعیت ویژه‌ی خود در یک جامعه‌ی طبقه‌بندی شده، تعریف می‌کند (ادگرتون و رابرتز، ۲۰۱۴: ۳).

فرد کولبر در درون ساختار طبقاتی به مثابه‌ی سوژه‌ای طرد شده، به درون حیات کولبری پرتاب شده است. شیوه‌های پرتاب شدگی به درون حیات کولبری در واقع یک ضرورت هستی‌شناختی و در عین حال سیاسی/ اقتصادی است که کولبر جز این انتخاب نمی‌تواند به سرنوشتی دیگر بیاندیشد. تغییر شکل اقتصادی/ سیاسی حاکم بر شهر پیرانشهر از اقتصاد کشاورزی به دلالتی‌گری کالایی و اقتصادی مرزی، شرایط مکفی برای این پرتاب شدگی را ایجاد کرده و در عین حال خود به تولید بستر و میدان این سبک از حیات اجتماعی دردناک دامن زده است. منظور از این تغییر شکل شرایطی است که به ویژه بعد از انقلاب روی داد. مرز پیرانشهر و توسعه‌ی منطقه‌ی مرزی تمرچین که با مصرف‌گرایی شدید در جامعه‌ی ایران همراه بود، شکلی از اقتصاد مرزی را توسعه بخشید که به سرعت جای اقتصاد کشاورزی را گرفت. درآمد سریع و زودبازده، وجود کار فراوان و عدم نیاز به سرمایه‌گذاری زیاد و دارا بودن مهارت، موجب گرایش جوانان و حتی کودکان و افراد مسن به مشاغلی شد که این تجارت مرزی خلق کرده بود. اصلی‌ترین این مشاغل، کولبری بود. کاری کاملاً یدی بدون هیچ ابزار تولید و سرمایه‌گذاری لازم. کولبر در این میدان اجتماعی، برای دستیابی به سرمایه و منابع مالی مکفی، شکلی از سرمایه‌ی خود را به نمایش می‌گذارد که به تمامی بدن‌مند شده است.

با توجه به اینکه هیبتاس کولبری، محصول سازگاری با شرایط دردناک و سخت‌اشکالی از میدان اقتصادی و مالی است، به شدت فرد را مستعد می‌کند تا با ابتکار عمل شرایطی را بسازند که به میانجی مهارت‌ها و مضامین سازنده آن را به محلی برای کسب درآمد مبدل سازند. از این نظر، هیبتاس انتخابها را به گونه‌ای سوق می‌دهد که منجر به حفظ و تقویت مداوم ظرفیت‌های کولبر در حال حاضر می‌شود. هیبتاس کولبر این امکان را ایجاد می‌کند که از آن محیط‌ها و موقعیت‌هایی که به خوبی برای زندگی سازگار نیست و سرشار از درد و رنج است، محلی برای سکونت و اسکان بیابد.

خانه‌ی "مالمال" کولبری با یک پای مصنوعی ساکن در منطقه بالاشهر، به طور مستقیم شرایط سخت یک حیات کولبری را به نمایش می‌گذاشت. بوی تند و خفه‌کننده‌ی نوعی پنیر محلی با بوی نم قسمت‌های پایینی دیوار که بخشی از فرش به خاطر آن پلاسیده شده بود و پوسیدگی بخشی از مواد غذایی، به شدت آزاردهنده بود و نشان از فقدان مکانی مناسب برای نگاهداری مواد غذایی و گندیده شدن آنها داشت. بچه‌ها سروسورتی ژولیده و لباس‌هایی به تن داشتند که به اندازه یکی دو سال به تن آنها کوچک شده بود. بلوزهایی تا بالای ناف بالا کشیده و

آستین‌هایی که تا نزدیکی آرنج کوچک شده بودند. برای مالمال و خانواده‌اش درد در تمام حیات اجتماعی آنان رخنه کرده است. درد را می‌شد در سراسر حیات اجتماعی، فردی و فضایی/کالبدی زندگی مالمال مشاهده کرد. جنس زمخت پای مصنوعی، روی تقریباً دوجین جورابی که روی پای قطع شده‌اش کشیده بود، پای وی را زخمی کرده بود. قسمتی از پا به کیبوی گراییده بود و نشان از عفونت داشت. خودش می‌گفت گاهی انگشتان پای بریده‌ام درد می‌کنن یا خارش دارند، در حالی که اصلاً انگشتی نداشت. نوعی درد خیالی که به شکلی مضحک عذابش می‌داد.

اما برای "کامران"، یکی از کولبران کونه خانه، نگاه و برخورد وی با درد اندکی متفاوت‌تر است. او که گلوله به نخاعش اصابت کرده، خانه‌نشین است و چشم به راه کمک مردم. برای او کولبری یعنی درد کشیدن. "کولبری کل زندگی‌مو به باد داد. من از درد کولبری و درد قطع نخاع گرفته تا درد شرمندگی جلو خانواده و گرفتن لگن زیرم و عذاب نداشتن مسئولیت پدری برای بچه‌ام و همه و همه می‌نالیم، اصلاً مگه دردی هست که به کولبری من ربط نداشته باشه". درد ناشی از این وضعیت در واقع دردی است که به شدت دو مفهوم اساسی را برجسته می‌سازد، یکی بدن به مثابه‌ی جایگاه استقرار درد و دیگری خلل در وضعیت سوژگانی که به شکلی اجتماعی/ایدئولوژیک به مسئله‌ی مردانگی و انتظاری برمی‌گردد که جامعه و حتی خود فرد از یک مرد دارد. در واقع مردانگی فقدان‌های درون سوژه را سرپوش می‌نهد و در عین حال عامل و مسبب قدرت وی نیز هست. کولبری که لگن زیر او گرفته می‌شود به اصطلاح خودش در "اوج شرمندگی" قرار دارد. مردانگی همان سرمایه‌ای است که سوژه‌ی مرد از میدان اجتماعی به دست می‌آورد و به میانجی آن قدرت خویش را تداوم می‌بخشد. حیات کولبری در عین حال که هیبتاس کولبران را کاملاً در رویارویی با درد متحول کرده است، می‌تواند مسبب از دست رفتن این سرمایه هم باشد. "گرفتن لگن زیر یک کولبر" تبدیل سرمایه‌های مردانگی وی است به نا-سرمایه‌هایی که در نهایت اضمحلال آبرو و جایگاه مرد را در خانواده و نزد خود به همراه دارد. اضمحلالی که به سرعت با نداشتن مسئولیت پدری برای بچه‌اش و تبدیل زندگی عادی مبتنی بر فقر به زندگی نا-راحت و سرشار از رنج و عذاب همراه و هم‌پراز شده است.

نتیجه‌گیری

در جریان بررسی درد کولبران، بدن و روایت‌های بدنی شده‌ی درد، اصلی‌ترین سرفصلی بود که می‌توانست این هیبتاس دردناک را در حیات کولبران به نمایش بگذارد. بدن‌هایی که درد در سراسر آن به نمایش درآمده بود و چنان برجسته و پرواضح بود که حیات کولبری بدون فهم آن ناممکن و غیر قابل تحلیل خواهد بود. اینکه کولبران علیرغم دردهای ناشی از این شکل از معیشت و رنج‌های آن چه در حیات اجتماعی و چه در ابعاد امنیتی و محیطی آن، همچنان بر تداوم آن اصرار دارند و همین امر نشان می‌دهد که کولبران چگونه دردهای بدن‌مند شده‌ی خود

را به مثابه‌ی بخشی لاینفک از حیات خویش پذیرفته و آن را سرنوشت محتوم خود به حساب می‌آورند. این افراد در میدان کولبری، جایگاه عاملینی دارند که نه همچون سوژه‌ی آلتوسری خط خورده و استیضاح شده‌اند و نه چون خود کانتی خودآئین. این افراد در دل محیط کولبری به درون شرایطی درغلطیده‌اند که بیش از آنکه محصول انتخاب آنها باشد منتج از شرایط اقتصادی/سیاسی‌ای است که به میانجی ژئوپولیتیک مرز حاصل آمده است. این شرایط امکان‌هایی را در برابر کولبران قرار داده و کولبر در عین انتخاب این کولبران، ناگزیر به انتخاب آن بوده است. این امکان شرایط رویارویی با درد و رنج را به عنوان هیبتاس کولبری در برابر آنها قرار داده است. کولبران، با دردهای خود عجین شده و همواره به امیدها و احتمال امکان‌هایی در برابر خود دل بسته‌اند که آنها را به نوعی از کولبری غیردردمند، برساند. طرح کولبری بدون درد، که منظور کولبران همان درد مرگ است، چیزی است که کولبران را به پذیرش دردهای این نوع از زندگی امیدوار می‌کند.

مطالعه درد کولبران و حضور در محیط‌های اجتماعی و خانوادگی این کولبران نشان می‌دهد که حیات دردمند آنان حیات آنان را به شدت در برگرفته است. این دردمندی به شکلی تن‌مند و بدنی قابل مشاهده و یا قابل تشخیص است. در حضورمان در خانه‌های کولبران در مناطق روستایی و به ویژه در منطقه‌ی کهنه خانه و بالاشهر پیرانشهر، نتایج نشان می‌دهد که شغل کولبری که به شدت با مسئله‌ی خستگی مداوم و فشار بدنی بر افراد رابطه دارد موجب شده تا بسیاری از کولبران دارای عارضه‌ها و تروماهایی چون درد پشت، کمر، پا، گردن و حتی دردهای داخلی و در سطحی بدتر دردهایی چون قطع عضو، زخم‌های عمیق، دردهای عفونی ناشی از نفوذ آب و سرما به درون ناخن‌های پا و ... باشند. تأثیر این دردها را می‌شد در داخل خانه هم مشاهده کرد. شرایط ناگوار زندگی، کودکان و زنان بیمار، مصرف بالای داروهای غیرفنی و خوددرمان‌گری موجب تداوم بیماری در محیط خانه و تأثیرات ناگوار آن شده بود. این شرایط مبین این ادعاست که حیات کولبری حیاتی است دردناک که کولبر خود و خانواده‌اش به شدت در تیررس این درها هستند. این دردها به عنوان هیبتاس کولبری و در عین حال همچون ژست و سلوک بدنی و رفتاری وی یا آنچه بورديو هکسیس می‌نامد، به نمایش گذاشته می‌شود و این را می‌توان در بدن، روابط کلامی و تصورات وی از حیاتی که در آن قرار دارد، مشاهده و استنباط کرد.

منابع:

- فلیک، اووه (۱۳۹۷)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، استراتژی‌های پژوهش اجتماعی، ترجمه هاشم آقاییگ پوری، تهران: جامعه‌شناسان.
- جکسون، مایکل (۱۳۹۶)، مردم‌شناسی وجودی: بررسی وضع انسان، نه فرهنگ، ترجمه اصغر ایزدی جیران، تهران: تیسرا.
- کلاین، ناومی (۱۳۸۹)، دکترین شوک. ظهور سرمایه‌داری فاجعه، ترجمه مهرداد شهابی و میرمحمد نبوی. تهران: کتاب‌آمی
- Asimaki, Anna, Koustourakis, Gerasimos (2014), *Habitus: An attempt at a thorough analysis of a core concept in Pierre Bourdieu's theory of practice*, **Social Sciences**, V(3), N(4), PP: 121-131
- Bendelow, G.A.(2000)*Pain and gender*. London: Prentice Hall.
- Bendelow, Gillian, A & Williams, Simon, J (1994), Emotions and the Body: Raising the Issues for Medical Sociology, **A Journal of BSA MedSoc Group**, V:8, PP: 45-50
- Bendelow, Gillian, A & Williams, Simon, J (1995), **Sociological Approaches to Pain, Progress in palliative care**, N:3, PP: 169-174
- Bailey, S. Jeffrey, Lachlan A. McWilliams, and Bruce D. Dick (2012), "Expanding the Social Communication Model of Pain: Are Adult Attachment Characteristics associated with Patients' Pain-Related Events?" **Rehabilitation Psychology**, N: 57(1): 27-34.
- Bourdieu, P (1999), **Weight of the World: Social Suffering in Contemporary Society**, trans by: Priscilla Parkhurst Ferguson and Others, London: Polity Press
- Bourdieu, P (2000), **Pascalian Meditations**. Stanford, CA: Stanford University Press
- Cano, A., and A.C. Williams (2010), "Buddhism in Pain: Reinforcing Pain Behaviors or Buddhist Inimicity?" **Pain**, N: 149(1): 9-11.
- Couzens Hoy David (2004), **Critical Resistance From Poststructuralism to Post-Critique**, London: The MIT Press
- Craig, K.D. (2009), "The Immunology of Pain," **Canadian Psychology**, N: 50(1): 22-32.
- Craig, K.D. (2015), "The Immunology of Pain," **Pain**, N: 156(7): 1198-99.
- Denzin, N (1987), **On Understanding Emotion**. San Francisco: Josey Bass.
- Duncan, Grant (2017), The Meanings of 'Pain' in Social, Cultural, and Political Context, **The Monist**, N: 100, 514-531
- Edgerton, Jason D and Roberts, Lance W (2014), Cultural capital or habitus? Bourdieu and beyond in the explanation of enduring educational inequality, **Theory and Research in Education**, Sage, pp:1-28
- Foucault, Michel (1995), **Discipline and Punish: The Birth of the Prison**, New York: Vintage Books.

- Good, M.J.D., P.E. Brodwin, B.J. Good and A. Kleinman(1992), **Pain as Human Experience: An Anthropological Perspective**, Berkeley: University of California Press.
- Hinton, John (1999), The progress of awareness and acceptance of dying assessed in cancer patients and their caring relatives, **Palliative Medicine**, Volume: 13 issue: 1, pp: 19-35
- Jackson, Michael (2002), **The Politics of Storytelling**, Copenhagen: Museum Tusulanum Press
- Kleinman, A., P.E. Brodwin, B.J. Good, and M.-J.D. Good (1992), “**Pain As Human Experience: An Introduction**,” B.. keeey: Unvrstty of Ciii fornia Press
- Leder, D (1985), Toward a Phenomenology of Pain. **The Review of Existential Psychiatry**. N:19, PP:255-66.
- Leder, D (1990), **The Absent Body**. Chicago: Chicago University Press.
- Lock, M. (2001), The tempering of medical anthropology: Troubling natural categories. **Medical Anthropology Quarterly**, 15(4), 478 – 92.
- Marx, Karl (1857), **Grundrisse**. London: Penguin
- MacDonald, G(2009), “**Social Pain and Hurt Feelings**,.. Cambridge: Cambridge University Press
- MacDonald, Geoff, and Mark R. Leary (2005), “Why oo ss oollll l xcusom uu r?? The Relationship Bttween Sollll ll d Physllll l nnn” **Psychological Bulletin**, N: 131(2): 202–23.
- Morris, H (1995), Surgical pathology of the lower uterine segment caesarean section scar: is the scar a source of clinical symptoms? **International Journal of Gynecological Pathology**: Official Journal of the International Society of Gynecological Pathologists,N: 14(1), PP:16-20
- Murchison, J-M (2010), **Ethnography essentials – designing, conducting, and representing your research**. Jossey-Bass. A Wiley Imprint. San Fransisco.
- Shilling, Chris & Mellor, Philip, A (2010), Saved from pain or saved through pain? Modernity, instrumentalization and the religious use of pain as a body technique, **European Journal of Social Theory**, 13(4), pp:521–537
- Stych, Samantha (2010), “**Capital, Habitus, and the Body**”. Student Scholarship (CAS), Pacific University Oregon
- Turner, B (1992), **Regulating bodies**. London: Routledge.
- Wilkinson, I. (2001a), ‘Thnrknrg wihh Suffrring’, **Cultural Values**, N: 5, V: 4, PP: 421-444
- Williams, Simon J. (1999), “Is nn ybody Thr?? Crllllll l aassm, Chroncc Innss nnd hte ii sbtttty bbb ,,,, ” **Sociology of Health and Illness**, N:21(6): 797–819.